

مراقب ایران نیستیم مراقب ایران نبوده‌ایم



نیوشا طبیبی‌گیلانی

شاعر و روزنامه‌نگار

آتش گرفتن جنگل‌های هیرکانی دنباله سلسله‌تجاوزهای ما به حریم این میراث ارزشمند و منحصر به فرد ملی است. در این واقع، بسیاری از ما مسئول هستیم، سلسله‌بی‌مبالاتی‌ها، قانون‌گریزی‌ها، تخلف‌ها و رفتارهای ضداجتماعی سبب‌شده که بسیاری از دارایی‌های بی‌ظنیر و بی‌بدیل ملی ما از بین بروند. آتش گرفتن الیت را جدای از تجاوز به حریم تاریخی و ثبتی دارالفنون در تهران و تسطیح زمینی که آثار باستانی ساسانی در آن قرار دارد، ندانید، ما همگی دچار بی‌مبالاتی نسبت به سرزمین‌مان هستیم. رفتار ما با طبیعت، شهرها و روستاها، میراث تاریخی و فرهنگی چندان بهتر از آتش‌زدن جنگل‌های هیرکانی نبوده. ما به‌رغم ادعاهای فراوان، سرزمین خود را دوست نداریم. به‌وقت حمله دشمن، البته که برای دفاع، از جان خود می‌گذریم، اما در وقت صلح، فراموش می‌کنیم که این سرزمین شریف نیازمند رسیدگی است. از یاد می‌بریم که مانمی توانیم و نباید روزانه میلیون‌ها تن زیاده تولید کنیم، نباید زیاده‌ایمان را در جنگل و کوه، دره و دشت رها کنیم. ما حق نداریم بدون نگاهی ملی و آینده‌نگر، دست به سوزاندن، فروختن و از بین بردن هر آنچه داریم، بزنیم. جنگل‌های هیرکانی می‌سوزند و این برای ما فاجعه است، اما ما چقدر به نسل‌های آینده برای مراقبت از سرزمین‌مان آموزش داده‌ایم؟ کی و کجا به کودکان‌مان مهارت زندگی متناسب با شرایط سرزمین مادری‌مان را آموخته‌ایم؟ نسل‌های پیش از ما به لوازم زندگی در سرزمین ایران آشنا بودند و مهارت و دانش‌شان را نسل به‌نسل با سنت‌ها و فناوری‌های بومی منتقل می‌کردند. اما ما با توهم ثروتمندی، فقط از غنی بودن این کشور سخن گفته‌ایم و برای چند نسل این وهم را به‌وجود آوردیم که «مصرف کنید، اشغال بریزید، بسوزانید، بخورید و ریخت‌وباش کنید، چون ما کشور ثروتمندی هستیم و دولت همه که‌کاستنی‌ها را رفع می‌کند.» چند سال پیش برف سنگینی در تهران باریده بود، درختان مجاور خانه ما زیر بار برف خم شده و در حال شکستن بودند و همسایه ما از اینکه اهالی درخت‌ها را نجات دهند، ناراحت بود و می‌گفت: «این درخت‌ها شریف‌شده‌ای است، پول می‌گیرد که این کارها را بکنند...» همین دید سبب می‌شود که در حاشیه جاده زیبای چالوس قدم به قدم با تلی از زیاده مواجه شویم، چون «دولت، مالیات می‌گیرد، نفت می‌فروشد که وظایف‌اش از جمله تمیز کردن راه‌ها را انجام دهد.» تردید ندارم که از این نمونه‌ها همه ما فراوان در ذهن داریم. انتظار ما این است که خدماتی با کیفیت بسیار خوب دریافت کنیم. جنگل‌هایمان نرسوند و پاکیزه و تمیز باشند همچنین کنار جاده‌ها تلی از زیاده نبینیم، دریاچه‌ها و تالاب‌هایمان پرآب و تمیز باشند، هوای شهرهایمان آلوده نباشند و ما هم البته بدون قید و عمل به وظایف شهروندی زندگی کنیم. این عریض من به‌معنی بری کردن مدیران و مسئولان از خطاهایشان در تصمیم‌گیری‌ها نیست. قطعاً که معضلات امروز شهر تهران نتیجه انتخاب شهرداری است که اساساً فاقد کوچکترین دانش، تجربه و شناختی از مدیریت شهری است و این فقط مشتی نمونه از خروار انتصابات بی‌ربط و مضر است، اما اگر مردم به وظایف شهروندی خود عمل نکنند، محال است که بهترین مدیران جهان هم بتوانند کاری از پیش ببرند. فرو گذاشتن توهم ثروتمند نبودن سرزمین ایران، گام نخست برای اصلاح امور است. میهن‌دوستی فقط عشق‌ورزی نیست، به‌داموند و سرور ای ایران و نام خلیج فارس نیست. ثروت اصلی، ابدی و ازلی ایران، مردمان‌اش و فرهنگ ملی‌اش بوده و هست. بخش مهمی از این فرهنگ تجربه و شیوه زندگی مردم در این سرزمین است. ما با اندوختن تجربیات و با ابداعاتی فوق‌اراده بشری توانستیم از کنار کویر و بیابانی خشک، تمدنی عظیم به‌سان امپراتوری‌های هخامنشی و ساسانی برآوریم. قنات یکی از سازه‌های تمدنی بسیار مهم ایرانی است که بشر حیات را در این سرزمین آبیاری کرد و ما آن را فرو گذاشتیم و از یاد بردیم، چون با فناوری وارداتی و به توصیه مشاورانی که چندان صلاح ایران و ایرانی را نمی‌خواستند، به جان آب‌های چندمیلیون ساله افتادیم و زمین ایران را برای قرن‌ها خشکاندیم. این مصیبت هم کمتر از نابودی هیرکانی نیست. در هزار عرصه دیگر چنان بی‌بایی‌مهری، خودمهوری و خودخواهی به کیان سرزمین‌مان لطمه زده‌ایم که برای جبران‌اش باید سال‌ها و نسل‌های متمادی به رحمت و رنج بیفتند تا معضلاتی که نسل کنونی ایران مسبب‌اش بوده را اصلاح کنند. الیت می‌سوزد و جان ما هم با آن می‌سوزد، اما این آتش را ما خود به سرزمین‌مان انداخته‌ایم، مراقب ایران نیستیم، مراقب ایران نبوده‌ایم.

۱۶

۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی
- مشاوران: عباس عیدی و احمد زیدآبادی
- سردبیر: محمدجواد روح
- معاون سردبیر: مهرداد خدیر
- دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
- دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
- علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
- مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
- مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
- هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸

• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



حنجره زخمی

درباره ناصر مسعودی معروف به بلبل گیلان که در ۹۰ سالگی درگذشت



سما بابایی

روزنامه‌نگار موسیقی

ناصر مسعودی، خواننده‌ی خوش الحان و آخرین بلبل اشپان گرفته در بیشه‌زار آواز گیلان، درگذشت و مرگ او، از دست‌شدن هنرمندی شد که صدایش از فرهنگ چند هزار ساله‌ی خطه‌ی شمال جان می‌گرفت. مسعودی نه تنها واپسین بازمانده از سلسله‌ی باشکوه برنامه‌های رادیویی «گل‌های صحرایی» و «برگ سبز» بود، بلکه تربیت‌یافته‌ی چهره‌های مهمی چون علی اکبر خان شهنازی و احمد عبادی به‌شمار می‌آمد و به‌همین سبب، در پهنه‌ی موقر موسیقی دستگاهی ایران نیز شأن و منزلتی ممتاز داشت. باین همه چند ترانه سبک کوچه‌بازاری نیز از او به یادگار مانده و بدین ترتیب سیمای موسیقایی‌اش را به پیکری چندوجهی بدل کرده است.

▼ زخمی از جنبر احوال مغشوش

مسعودی در ششم فروردین ماه ۱۳۱۴ در محله کهن سیقلان رشت، پای به عرصه‌ی وجود نهاد. هنوز کودک بود که طعم یتیمی چشید و سایه پدری از سرش بر چیده شد و این خواهر بزرگ‌ترش (زنی آموزگار و استوار) بود که بار کفالت مادر و پنج فرزند را به‌دوش کشید و ناصر خردسال را به دامن مسئولیت و انضباط سپرد. سال‌های کودکی‌اش در تاریک‌ترین فصل قرن بیستم ورق خورد؛ روزگاری که جهان در آتش جنگ جهانی دوم می‌سوخت و شعله‌های آن، تا اعماق کوچه‌های رشت نیز رسوخ می‌کرد. هنوز کودکی بیش نبود که ارتش سرخ چون سیلی سرد از مرزهای شمالی فرو ریخت و قوای بریتانیا از جنوب و غرب بر شالوده‌ی بیمار ایران تاختند و در چنین روزگاری ارتش بی‌سامان کشور که سال‌ها پیش از آن نیز از درون تهی شده بود، چون بنایی فرسوده در برابر هر دو فشار فرو ریخت. فقدان قدرت، سرگردانی سیاسی و هجوم نیروهای بیگانه، ایران را به سرزمینی بدل کرد که هر روز باز زخمی تازه بیدار می‌شد. همان سال زخمی که کشور در جنبر «احوال مغشوش» گرفتار آمد؛ تعبیری که او بعدها بارها و بارها در روایت خاطراتش به‌زبان می‌آورد، گویی زخم آن روزگار همچنان بر جان‌ش به‌یادگار مانده بود. در آن سال‌ها سیمای افسانه‌ای میرزا کوچک‌خان جنگلی در ذهن کودکان‌اش چون قهرمانی اسطوره‌ای می‌درخشید. مادر، ترانه‌ای گیلکی به او آموخت: «ترا گمه، میرزا کوچیک‌خانا؛ نوایی جان‌سوز در دستگاه دشتی که از انتظار مردم و تنهایی میرزا حکایت می‌کرد. آن ترانه همراهی صمیمانه‌ای شد با جهان او، چنان که گویی از همان آغاز، مسیر زندگی مسعودی را میان آواز و وطن پیوند می‌داد. در این نغمه، هم پژواک تنهایی میرزا بود و هم انتظار بی‌پایان مردم که از میرزایشان می‌پرستند: «چقدر در جنگل می‌خوابی به‌خاطر مردم؟ خسته نشدی ای جان جانانم؟ یا توام، میرزا کوچیک‌خان! خدا می‌داند که من از ترس دشمن خواب نمی‌توانم، دل آویزان و نگرانم، با توام، میرزا کوچیک‌خان! چرا زودتر نمی‌آیی؟ نتدتر نمی‌آیی؟ گیلان ویران را تنها گذاشته‌ای، با توام میرزا کوچیک‌خان! ما بچه‌های رشت، به فرمان توایم، جان‌مان را به پایت قربان می‌کنیم، با توام میرزا کوچیک‌خان؟»

▼ رادیو، نقطه شگفت شکوفایی

جوان که شد، عزم تهران کرد؛ تهران آن روزگار، محل رفت‌وآمد موسیقیدانان، آوازخوانان و اهل ذوق بود. مسعودی در این بستر، همچون نهالی که در خاکی تازه کاشته شده باشد، جان گرفت؛ در محافل موسیقی راه یافت، ردیف‌های آوازی را با صبر و آموخت و زیر سایه‌ی استادانی که هر یک ستون‌های موسیقی ایران بودند، بالید و قامت هنری‌اش استوار شد، اما گویی رشته‌ای نادیدنی او را به رشت و به خاک مادری پیوند می‌داد. پس از چندی به زادگاه خویش بازگشت و در آنجا فعالیت‌های گسترده‌ای را با ارکسترها، گروه‌های نمایشی و انجمن‌های فرهنگی آغاز کرد و خمیرمایه‌ی هر چه در تهران فراگرفته بود و دانسته‌هایش در گیلان را به‌هم آمیخت.

باین همه نقطه‌ی شگفت شکوفایی اوزمانی بود که پایش به رادیو باز شد؛ به‌ویژه به برنامه‌های باشکوه «گل‌ها»، مکانی که تنها صداهای پخته و ردیف‌دان

به آن راه می‌یافتند. در همان دوران بود که حنجره‌ی مسعودی نشان داد چگونه می‌تواند، هم با ساز تار شهنازی هم‌نفس شود و ظرایف موسیقی دستگاهی را بفهمد، هم تپش نغمه‌های بومی گیلان را، با همان رطوبت و سادگی و صداقت، در جان آواز جاری سازد. از دل این مسیر، آثاری سر برآوردند که هر یک چهره‌ای از سیمای درونی او را آشکار می‌کنند: «بنفشه‌گل»، «دیوانه‌ام»، «الله تی تی»، «تفرین بر مستی»، «مسافر» و «آلبوم‌هایی چون: «قلندر»، «پرچین» و «کورشیم». او در کنار آوازهای دستگاهی، ترانه‌های بومی را گاه در سبک کوچه‌بازاری نیز اجرا کرد؛ سبکی که اگر چه ساده و مردمی بود، اما در صدای او شأنی تازه و آبرومند یافت. همین آمویش پیچیده بود که از او هنرمندی ساخت، قادر به آن که از کوچه‌های باران خورده رشت تا تالارهای رسمی و سنگین تهران، یکسان، بی‌تکلف و راستین آواز دهد؛ بی‌آنکه روح اثر در این سفر درگون شود. درخشش مسعودی در سال‌های حضورش در برنامه‌های «گل‌ها» چشمگیر و کم‌ظنیر است: بیش از ۲۰۰ اثر در دستگاه‌های گوناگون موسیقی ایرانی، ۱۵ برنامه در قالب «برگ سبز»، ۱۰ برنامه «شاخه گل» و افزون بر ۲۵۰ ترانه محلی گیلکی را با همراهی ارکستر بزرگ گل‌ها و استادان نام‌دار دوران طلایی موسیقی ایران اجرا و ثبت کرد. این مجموعه‌ی سترگ که خود به تنهایی میراث یک نسل از موسیقیدانان است، نه تنها صدای مسعودی را جاودانه کرد، بلکه موسیقی گیلان را با وقاری تازه به شنوندگان سراسر ایران شناساند؛ چنان که امروز نیز نام او، چون پلی روشن، میان موسیقی دستگاهی ایران و نغمه‌های بومی گیلان استوار ایستاده است.

▼ سال‌های ممنوع‌الکاری و خاموشی تحمیلی

سال‌ها گذشت و هنگامی که ایران پس از انقلاب، دهه‌ای پر تنش و پر فشار را پشت‌سر می‌گذاشت، مسعودی نیز چون بسیاری از بزرگان موسیقی، زیر سایه سنگین و طاقت‌فرسای «ممنوع‌الکاری» فرو رفت؛ ممنوعیتی چنان ممتد که نه فقط بر تار و پود زندگی او، که بر جان مردمی هم سنگینی کرد که آواز مسعودی را پناهگاه اندوه‌ها و انعکاس دردهای پنهان خود می‌دانستند. این خاموشی تحمیلی، در حکم خنجر می‌بود که بر جان هنرمند نشست؛ زخمی عمیق‌تر از تمام رنج‌های پیشین. در دل چنین سایه‌ی و سکوتی، سال ۱۳۶۶، سربال «میرزا کوچک‌خان» بر پرده‌ی تلویزیون نقش بست. نخستین اجرای ترانه‌ی مشهور «ترا گمه...»، که قرار بود پژواک روح جنگل و جان میرزا باشد، با موجی از اعتراض گیلانیان روبه‌رو شد؛ زیرا خواننده‌اش، بی‌آنکه بافت و بوی گویش گیلکی را در اثر جاری کند، تنها پوسته‌ای از آواز را بر زبان رانده بود. خود مسعودی در یکی از گفت‌وگوهایش بیان کرده: «بزرگانی همچون سرتیپ‌پور، شاعر، نویسنده و سیاستمدار نامدار گیلانی و نیز آقای تدین، از این تصمیم سخت‌آزده بودند که چرا باید ترانه‌ای چنین ریشه‌دار، با آن بار عاطفی و فرهنگی عظیم، به صدای خواننده‌ای سپرده شود که نه از خاک گیلان است و نه از لهجه و لحن آن دیار به‌رای دارد.»

▼ آواز گیلان را به زندگی آورد

همین کمبود جان و هویت بود که محمد میرزمانی، آهنگساز سربال را ناگزیر کرد تا رهسپار رشت شود و به خانه مسعودی قدم بگذارد. او که هنوز زیر آوار سنگین ممنوع‌الکاری بود و میلی به بازگشتن آواز نداشت، در برابر احترام بی‌چون‌وچرای مردم گیلان و سماجت آنان، نرم شد و آن‌گاه که فرخ‌لقا هوشمند، بازیگر کهنه‌کار و حامل ملودی اصیل ترانه، نغمه‌ی کهن را برایش بازخواند، آتش خاموش‌شده‌ای دوباره در جان او شعله کشید؛ این گه‌شده که مسعودی، پذیرفت تا بار دیگر آواز گیلان را از اعماق خاموشی به سطح زندگی بازآورد. ترانه‌ای که مادر سالیان پیش در گوش کودک شش‌ساله زمزمه کرده بود، در میان تاریکی سال‌های ممنوعیت، همچون قلمتی دوباره قد کشیده، از قلب او برخاست و بر جان مردم نشست؛ سرودی از جنس خاک و مه، از جنس جنگل و عشقی دیرینه به میرزا کوچک‌خان. همین آواز، همین ناله محزون دشتی، بعدها در دراز سالیان، به یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های هویت آوایی مسعودی بدل شد؛ نشانی از پیوند او با سرزمین‌اش: «چقد جنگل خوشی، ملت‌وسی؟ خسته تُبسی؟ می‌جان جانان... ترا گمه، میرزا کوچیک‌خانا.» سرودی که آینه‌ای از سرگذشت مردی شد که میان ممنوعیت و میراث، آواز خواند.

طراحی که معرف فرهنگ ایران بود



امروز، سارمگ ژیل‌لا مهرجویی است. یکی از چهره‌های شاخص و خلاق طراحی صحنه و لباس که خواهر داریوش مهرجویی است. او که زاده یازدهم مهرماه ۱۳۲۴ در تهران است، از مدرسه عالی تلویزیون و سینما، مدرک کارگردانی و از دانشگاه اوت‌انور پاریس، فوق‌لیسانس جامعه‌شناسی سینما را گرفت. او که خودش سابقه فیلمسازی هم داشت،

طراحی صحنه و لباس کارگردان‌هایی مانند داریوش مهرجویی، بهمن فرمان‌آرا، عباس کیارستمی و رخشان بنی‌اعتماد بود. فضاسازی و شخصیت‌پردازی‌های فیلم‌هایی چون «هامون»، «بوی کافور، عطر یاس»، «لیلا»، «سارا» و «ننه گیلانه» تاحدودی مرهون دانش و مهارت مهرجویی بود. او دوبار برای فیلم‌های «بوی کافور، عطر یاس» و «خانه‌ای روی آب»، سیمرغ بلورین بهترین طراحی صحنه و لباس را از جشنواره فیلم فجر گرفت. مهرجویی نسبت به شناخت و معرفی میراث فرهنگی و سنت‌های ایران حساسیت زیادی داشت و چندین نمایشگاه هم در فرانسه درباره لباس‌های سنتی ایرانی، فرهنگ و هنر کشور برگزار کرد. او معتقد بود که شناخت دقیق فرهنگ، تاریخ و ادبیات ایران، پشتکار و آزمون و خطا، رمز موفقیت طراحان صحنه است. مهرجویی بر اثر افت فشار خون پس از عمل جراحی قلب در ۸ آذر ۱۳۹۲ درگذشت و در طالقان به خاک سپرده شد.

حقوق از دریچه جامعه‌شناسی ناب

به‌تازگی کتاب «رفتار حقوق» نوشته داندل بلک منتشر شده است. بلک که استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ویرجینیا بود و در سال ۲۰۲۴ درگذشت، در سال ۱۹۷۶ کتاب رفتار حقوق را نوشت. این کتاب اثری پیشرو در حوزه جامعه‌شناسی حقوق است که نگاه تازه‌ای به عملکرد حقوق ارائه می‌دهد. نویسنده با رویکردی علمی و بی‌طرف، رفتار حقوق در مواجهه با پرونده‌هایی مانند قتل و دزدی را بدون آنکه به قضاوت اخلاقی درباره جرم یا متهم بپردازد، بررسی می‌کند. هدف او، فهم چگونگی عمل حقوق در عمل و واکنش‌های نهادی و قانونی است؛

رفتار حقوق
نویسنده: داندل بلک
مترجم: سینا باستانی
انتشارات: نشر نو

نه تحلیل نگرش افراد نسبت به قانون. این اثر نمونه‌ای برجسته از رویکرد «جامعه‌شناسی ناب» بلک است. نظریه‌ای که تأکید بر کثی و ابطال‌پذیر بودن گزاره‌های جامعه‌شناختی دارد و بر پارادایم جامعه‌شناسی علمی، تأثیری عمیق گذاشته است. از زمان انتشار رفتار حقوق، این اثر به یکی از بحث‌برانگیزترین و متمایزترین آثار حوزه حقوق و جامعه‌شناسی تبدیل شده و همچنان مرجع اصلی پژوهشگران است. کتاب را سینا باستانی به فارسی ترجمه کرده و با برچسب قیمتی ۳۶۰ هزار تومانی به بازار نشر آمده است.

قانون اساسی میجی



قانون اساسی میجی، مشهور به قانون اساسی امپراتوری ژاپن، از ۲۹ نوامبر ۱۸۹۰ میلادی رسمیت یافت و تا دوم مه ۱۹۴۷ معتبر بود. پس از اصلاحات میجی در سال ۱۸۶۸، رهبران ژاپن به‌دنبال

ایجاد یک قانون اساسی مدرن بودند. بنابراین سندی تدوین شد که در آن یک پارلمان دوم مجلسی وجود داشت، مجلس سفلی را مردم انتخاب می‌کردند و نخست‌وزیر و کابینه را امپراتور منصوب می‌کرد. در این قانون به امپراتور ژاپن کنترل عالی ارتش و نیروی دریایی داده شد. البته شورایی خصوصی متشکل از سیاستمداران بزرگ که در عصر میجی ایجاد شده بود، به امپراتور مشاوره می‌داد و قدرت واقعی را در اختیار داشت. محدودیت‌های رأی‌گیری که رأی‌دهندگان را به حدود پنج درصد از جمعیت مردان بالغ محدود می‌کرد، طی ۲۵ سال بعد کاهش یافت و منجر به حق رأی عمومی مردان شد. احزاب سیاسی در دهه ۱۹۲۰ از قدرت محدود خود نهایت استفاده را می‌بردند، اما در دهه ۱۹۳۰ ارتش بدون نقض قانون اساسی توانست کنترل خود را اعمال کند. پس از جنگ جهانی دوم، قانون اساسی جدیدی تصویب شد که در آن تصریح شده بود: «قدرت مستقل در اختیار مردم است».